

## روش تفسیری مجمع البیان

سید حسین هاشمی

«مجمع البیان فی تفسیر القرآن» نام تفسیر بلند آوازه و مهم ترین و جامع ترین تفسیر از میان دو یا سه تفسیری است که شیخ امین الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مشهدی (۴۶۸ - ۵۴۸ هـ.ق) نگاشته است. شیخ طبرسی این تفسیر ارزشمند را در سال ۵۳۶ هجری قمری به پایان رسانده است. قرن ششم هجری آغاز رویکرد نوین به تفسیر قرآن و پیدایش اسلوب و سبک تفسیرگری تحلیلی، ادبی، بلاغی و نگرش استنباط گرانه به قرآن و قرآن پژوهی است. چه در همین برهه تاریخی است که تفسیر گران سنگ «الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» به کوشش جارالله محمود بن عمر زمخشری (درگذشته به سال ۵۲۸ قمری) تدوین گردید. در حوزه قرآن پژوهی شیعی نیز تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی با نگاهی جامع تر و مزایای افزون تر نسبت به کشاف زمخشری و سایر تفسیرهای پدید آمده تا آن زمان، در همین دوره به تحریر درآمد و دانش تفسیر قرآن به ویژه از منظر شیعی را تعالی و ارتقای افزون بخشید.

طبرسی در آن هنگام که دامان همت بر کمر بست تا مجمع البیان را بنگارد به سترگی و دشواری کار خویش و نیز ناتمامی و کاستیهای روش تفسیری پیشینیان اصحاب تفسیر به ویژه در بخش تفسیرگری شیعی وقوف کامل داشت

و برآن بود که: «بی گمان اندیشمندانی از پیشینیان و پسینیان در دانش تفسیر قرآن غور و تحقیق کرده اند... اما اصحاب ما (امامیه) در زمینه تفسیر اثری (جامع) تدوین نکرده اند، جز اینکه روایات تفسیری را که در دست داشتند در مجموعه های مختصری گرد آورنده اند؛ بی آن که به تبیین و بسط معانی قرآن و کشف رموز و اسرار آن بپردازند».

درباور طبرسی تفسیر «التبیین فی تفسیر القرآن» نوشته شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ) تنها تفسیر شیعی است که پیش از وی از اسلوب تفسیر مأثور و نقلی گذر کرده و طرح نو در عرصه قرآن پژوهی درافکنده بود؛ زیرا تفسیر تبیان به حقیقت در بخش معانی قرآن، اسرار بدیعی را در برگرفته و در حوزه الفاظ، فراخنای وسیعی از واژگان را در آغوش کشیده است، و به گردآوری بدون تبیین و نظم و سامان دهی بدون تحقیق بسنده نکرده است. ۱. مجموعه این شاخصه ها و بایستگی ها سبب شده تا طبرسی تفسیر تبیان را الگوی تفسیری خویش قرار دهد و چنین بنگارد:

«او (مرحوم شیخ طوسی) پیش کسوتی است که من از پرتو نور او بهره می جویم و گام بر جای گام او می نهیم.» ۲

با این حال طبرسی، تفسیر تبیان شیخ الطائفة را پیراسته از کاستی نمی داند. در آمیختن غث و سمین، خالص و ناخالص در اعراب و نحو، جدا نکردن سره از ناسره، به کارگیری ادبیات نارسا به مقصود و اخلال در نظم و ترتیب، ۳ از جمله کاستیهایی است که تفسیر تبیان از منظر طبرسی بدانها دچار است.

بر پایه همین نگاه آسیب شناسانه به قرآن پژوهی معاصر و پیش از زمان خود، طبرسی بر آن شد تا تفسیری برای قرآن بنگارد که از این آرایشها و کاستیها پیراسته باشد. از این رهگذر تدوین تفسیر مجمع البیان را در دست گرفت که نقطه پیوند اسلوب قدیم و جدید و پایان دهنده یک آغاز (تفسیر نقلی) و آغاز گر یک پایان (تفسیر تحلیلی، عقلی، ادبی و...) و در شمار اندک تفسیرهای متمایز و برجسته ای است که دارای اسلوب، متد و سبک و سیاق منسجم، عالمانه و درخور اعتنا می باشد؛ اسلوب و روشی که گذشت زمان قدر و منزلت آن را فرونکاسته و قرآن پژوهی معاصر، با آن که بر پشته ای از تجربه و میراث فکری تفسیری ایستاده است در رهیافت های تفسیری و فهم معارف قرآنی از آن بی نیاز نیست.

### گرایش تفسیری مجمع البیان

تفسیر مجمع البیان در طبقه بندی تفاسیر، در زمره تفسیرهای جامع جای می گیرد. جامعیت یک تفسیر به این معنی است که مفسر در فهم معنی و تبیین قرآن از ابزارها و دانشهای گوناگون عصر و زمان خویش بهره جسته باشد. دیگر اینکه مفسر به دانشهای گوناگون آراسته بوده در تفسیر و تبیین آیات قرآن تنها به یک موضوع از معارف و دانشهای مطرح شده در قرآن همچون کلام، فقه، تاریخ، اخلاق، فلسفه، ادب، بلاغت و بیان بسنده نکند، بلکه نگاهی همه جانبه به تمامی این حوزه ها داشته آموزه های قرآن را در هر یک از عرصه های معرفتی قرآنی بنمایاند.

هرگاه با این دو معیار جامعیت به سراغ تفسیر مجمع البیان برویم آن را در شمار تفسیرهای جامع جای خواهیم داد. چه نگارش گر تفسیر مجمع البیان از تمامی مصادر عقلی و نقلی، کتاب، سنت، اقوال اصحاب و تابعان، قواعد گویش و نگارش ادب عربی، ساختار زبانی قرآن و لغت، در فهم و تفسیر آیات قرآن مدد گرفته و خود نیز به دانشهای گونه گون اسلامی و زبان شناختی آشنایی در حدی تخصص داشته است که به طور طبیعی افق فهم او از قرآن گشایش افزون یافته و بر کرانه های دوردست و دیرپاب از ساحل قرآن قدم نهاده است و گلهای معطر، گوناگون و جان افزایی از معارف اسلامی و دینی از این بوستان برچیده و در خوان «مجمع البیان» بر پژوهندگان و قرآنیان عرضه داشته است.

علامه طباطبایی در طبقه بندی تفسیرها و مفسران شیعی و ویژگیهای طبقه سوم را که تفسیر مجمع البیان نیز در آن جای دارد، این گونه بر می شمارد: طبقه سوم ارباب علوم متفرقه هستند. ۴ وی سپس از ویژگیهای تفسیر مجمع سخن گفته می نویسد:

«وکسانی میان عده ای از علوم در تفاسیرشان جمع کرده اند، مانند شیخ طبرسی در مجمع البیان که از راه های مختلف لغت، نحو، قراءت، کلام و حدیث بحث می کند.»<sup>۵</sup>

محمدحسین ذهبی با آن که در ارزش داوری نسبت به اندیشه و اندیشه وران قرآن پژوه شیعی از انصاف و داوری دوری گزیده است، اما در برابر منطق استوار و محکم و دانش جامع طبرسی در تفسیر مجمع البیان سر تسلیم فرود می آورد و می گوید:

«حق آن است که تفسیر طبرسی - گذشته از گرایشهای ملایم شیعی و پاره ای دیدگاه های اعتزالی آن - در باب خود کتاب بزرگی است که از خبرگی و چیره دستی مؤلف آن در فنون مختلف علم و دانش حکایت می کند. مجمع البیان همان سان که صاحب آن بیان کرده در هماهنگی تام و

ترتیبی زیبا تدوین شده است. او در هر ناحیه ای که عنان سخن را کشیده به خوبی از عهده برآمده است. او اگر از قراءتها و وجوه آن سخن گفته و اگر از معنای لغوی و مفردات آن بحث کرده یا در باب اعراب و وجوه آن پرداخته به نیکویی سخن گفته است. و آن گاه که معنای اجمالی را شرح داده مقصود و مراد را واضح و روشن گردانیده. و اگر از اسباب نزول و شرح قصه های قرآنی سخن به میان آورده، مفید و همه جانبه، همه اقوال و دیدگاه ها را بیان کرده است. و اگر به احکام فقهی پرداخته متعرض مذاهب همه فقیهان گردیده و رأی مذهب خویش را آشکارا بیان کرده و برای اثبات آن استدلال کرده است. و هرگاه به تبیین مناسبت و ارتباط بین آیات پرداخته، حسن هماهنگی و جمال نظم و زیبایی قرآن را برملا ساخته است. و اگر به مشکلات قرآن اشاره کرده اشکالها و ایرادها را برطرف ساخته و خاطر را آسوده کرده است. او اقوال پیشینیان از اصحاب تفسیر را به استناد به گوینده آن نقل می کند و از میان آنها آنچه را که ترجیح می دهد بر می گزیند. «۶»

چنان که پیداست ذهنی به جامعیت علمی طبرسی و جامعیت تفسیر او اعتراف می کند، تنها کاستی که از منظر وی در تفسیر مجمع البیان سراغ می رود، تشیع طبرسی و دفاع او از دیدگاه فقهی و کلامی تشیع است، که هرگاه به دیده انصاف و حقیقت جویانه به این خرده گیری بنگریم، در خواهیم یافت که از زاویه نگاه او اصل شیعه بودن کاستی و نقصان است. که اگر تشیع را جرم و کاستی نشمریم، نگارنده تفسیر مجمع البیان را از این کاستی نیز مبرا خواهیم یافت.

#### سامان مندی موضوعی مجمع البیان

مطالب تفسیری مجمع البیان را طبرسی؛ حسن سلیقه، نظم، ترتیب و سامان بخشیده و به گونه متفاوت با پژوهشهای تفسیری و قرآنی پیش از خود مسائل و موضوعات مختلف را در زیر عنوان جداگانه قرار داده و از درآمیختن عناوین و مطالب پرهیز کرده است، مرتبت والای نظام عالمانه و خردمندانه مجمع البیان آن گاه پدیدار می شود که مجمع البیان در مقایسه با تفسیری چون کشاف زمخشری که از نظر تاریخی با مجمع همزمانی و نزدیکی دارد و از موقعیت تفسیری نیز در جایگاه بلندی قرار دارد، مورد ارزش داوری قرار می گیرد.

مطالب تفسیری در مجمع البیان با نظم و چینش زیر آمده است:

مکی و مدنی سوره ها و آیه ها و یادکرد موارد اختلاف در این باره؛

ذکر تعداد آیات سوره ها و اقوال موجود در این زمینه در آغاز هر سوره؛

وجه نام گذاری سوره ها و تناسب نامها با مضمون و معارف درون سوره ای؛

فضل و ثواب تلاوت سوره ها از منظر روایات فرق اسلامی با عنوان: «فضلها»؛

اختلاف قراءتها با عنوان: القرائة؛

دلایل و مستندات وجوه اختلاف قراءتها با عنوان: الحجّة؛

بیان اعراب کلمات و مفردات آیات با عنوان: الاعراب؛

یادکرد معنی و مفهوم واژگان مشکل هر آیه با عنوان: اللغة؛

نقل اسباب و شأن نزول آیات و سوره ها با عنوان: النزول؛

تفسیر ترتیبی پاره های یک آیه و یا گروهی از آیات که وحدت موضوعی دارند با عنوان: المعنی؛

تفسیر بیان احکام فقهی و کلامی قابل استنباط از آیه؛ مگر در مواردی که تمامی آیه بیانگر حکم فقهی باشد که در بحث تفسیر و معنی آورده می شود؛

بیان موقعیت یک یا چند آیه به هم پیوسته و یادکرد مناسبت آن با آیات پس و پیش از آن با عنوان: النظم؛

نقل قصص و حکایتها به گونه اجمال و گذرا در ذیل آیه های مربوط به اخبار و داستانهای امته و پیامبران سلف و یا سایر قصص قرآنی.

همان سان که پیداست چنین مسائلی تفسیری در مجمع البیان بر پایه منطق عقلانی استوار است، زیرا در آغاز هر سوره آیه و یا آیات، معارف و دانشهایی که نقش مقدمی و پیشینی در فهم آن بخش دارد آورده شده و پس از آن به تبیین، توضیح و تفسیر موضوعی اشاره رفته و در مرحله سوم فرایندهای آن معنی و مفهوم را برشمرده است.

طبرسی خود از ویژگیها و نظام مندی تفسیرش چنین سخن می گوید:

«این تفسیر بسی خلاصه و پیراسته و بر نظم و ترتیب بایسته استوار است، اقسام دانشهای قرآنی و فنون مربوط بدان را در این کتاب آورده ایم، مطالب اصلی و فرعی این علوم را بیان داشته ایم که عبارتند از:

علم قراءت، اعراب، لغت، پیچیدگی ها و مشکلات آن، مفاهیم و جهات آن، نزول و اخبار آن، قصه ها و روایات آن، حدود و احکام و حلال و حرام آن. افزون بر اینها اشکالات اهل باطل را بیان کرده و دیدگاه اصحاب خود (شیعه) را آورده ایم و استدلال ایشان را در موارد بسیار در باب اصول و فروع، معقول و منقول به صورت عادلانه و اختصار فوق ایجاز ذکر کرده ایم.»<sup>۷</sup>  
یادکرد دو نکته در پایان این بحث بایسته می نماید:

۱. در موارد اندک طبرسی از شیوه های یادشده درچینش مطالب عدول کرده است.
۲. ترتیب مطالب به شیوه ای که آمد در مواردی است که تفسیر آیه و فهم معنای آن نیازمند پیشداشت آن عناوین باشد. اما در مواردی که چنان نیازی نیست و یا موضوعی چون سبب نزول در کار نباشد، ترتیب یادشده لحاظ نگردیده است.

## مبانی تفسیری مجمع البیان

### ۱. فهم پذیری قرآن

همان سان که گذشت، تفسیر مجمع البیان در برهه ای تألیف شد که می توان آن را دوره گذار نامید؛ گذار از شیوه تفسیر مآثور و نقلی به تفسیر اجتهادی و عقلانی، از این رو طبرسی که خود از اسلوب نقلی محض به روش عقلی، نقلی و تحلیلی روی کرده بود، ناگزیر می باید به مبانی قرآنی و روایی آن گروه از قرآن پژوهان که تا آن زمان تفسیر غیر نقلی را حریم ممنوعه و تابو می انگاشتند، بپردازد و از برهان و استدلال ایشان پاسخ بگوید و از دیگر سو حقانیت و متد در پیش گرفته از جانب خویش را به اثبات رساند. بدین منظور طبرسی در آغاز تفسیرش به این موضوع پرداخته و از منظر طرفداران تفسیر نقلی، دو روایت از طریق تشیع و تسنن بر انحصار تفسیر صحیح قرآن در تفسیر مآثور می آورد و تنی چند از تابعان را که به روایی تفسیر غیرنقلی باور نداشتند نام می برد:

۱. روایت صحیح از پیامبر(ص) به وسیله جانشینان آن حضرت نقل شده است که: «تفسیر قرآن جز به روایت و اثر صحیح و نصّ صریح روا نیست» ۸.

۲. اهل سنت نیز از پیامبر(ص) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «هرکس قرآن را با رأی خود تفسیر کند هر چند که به حق برسد، خطا کرده است.» ۹

و هم ایشان (اهل سنت) از قول تابعان چون سعید بن مسیب، عبیده سلمانی، نافع و سالم بن عبدالله و دیگران تفسیر قرآن به رأی را مکروه و ناپسند شمرده اند. ۱۰

پاسخ طبرسی به این استدلال، آمیزه ای از عقل و نقل بوده بر دو پایه استوار است:

یک: خداوند سبحان به استنباط از قرآن ترغیب کرده و راه های آن را روشن ساخته است و استنباط گران از کتاب خویش را ستوده و گفته است: «...لعلمه الذین یستنبطونه منهم...» (نساء/۸۳). قطعاً از میان آنان کسانی هستند که قدرت تشخیص کافی دارند و می توانند درست و نادرست آن را دریابند. و از دیگر سو آنان را که از تدبیر در قرآن و تفکر در آن اعراض می کنند نکوهش کرده و گفته است: «أفلا یتدبّرون القرآن أم علی قلوب أقبالها» (محمد/۲۴) [آیا در قرآن نمی اندیشند یا در دلها قفلهاست]. و نیز یادآور شده است که ما قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرده ایم. ۱۱.

دو: پیامبر(ص) فرموده است: هرگاه روایتی از من به شما رسید آن را به قرآن عرضه کنید؛ اگر موافق قرآن بود بپذیرید و اگر مخالف قرآن بود آن را به دیوار بکوبید. ۱۲

برایند این مقدمات از منظر طبرسی دو نکته است:

۱. قرآن بدون استمداد از روایت و اثر نیز قابل فهم است:

«تبیین أنّ الكتاب حجّة و معروض علیه، و کیف یمكن العرض علیه و هو غیر مفهوم المعنی.»

بدین سان روشن گردید که قرآن خود حجت و معیار ارزشیابی اخبار و روایات است، پیداست نمی شود پذیرفت که چیزی ملاک ارزشیابی صدق و کذب روایات باشد، اما معنای خود آن روشن و قابل فهم نباشد.

۲. واقعیت یادشده و سایر واقعیات همانند آن دلالت دارد که می باید از ظاهر دو روایت پیشین که دلالت بر انحصار تفسیر قرآن به روایت و اثر دارد، دست کشید و مقصود آن روایات را چیز دیگری جز فهم ناپذیری استقلالی قرآن - که مفهوم ظاهر آن دو روایت بود - دانست. ۱۳

۲. گستره معنایی قرآن

حوزه معنایی و معرفتی قرآن از دیرباز عرصه گفت و گوی اندیشمندان و قرآن شناسان بوده و هر یک میدان معرفتی و هندسه معنایی ویژه ای برای قرآن ترسیم کرده اند. اگر در یک تقسیم کلان به این دیدگاه ها بنگریم، یک نظر با باور حداقلی به معارف قرآن نگریسته و قرآن را تنها کتاب هدایت و تربیت انسان می داند و بس. نگاه دیگر حداکثری و براین باور است که قرآن اساس و اصل تمام دانشهای بشری است؛ هرچند که جنبه هدایتی معارف قرآن وجه غالب و بخش نهفته در هر معرفت از معارف قرآن می باشد. طبرسی در این گروه بندی به دسته دوم تعلق دارد، او به جامعیت و شمول معارف قرآن به تمام اصول علوم و دانشهای انسانی باور دارد:

«قرآن، اصل تمامی دانشها است. رشته های گوناگون علم، از شاخه ها و فروع معارف قرآن است و معارف قرآن عماد و برپادارنده قوانین جمله دانشهاست.»

او سپس برای اثبات این مدعا و پاسخ به این پرسش مفروض که چهره آشکار قرآن حکایت از چنان فراخنای معرفتی ندارد به دو روایت استناد می کند:

۱. از امیرمؤمنان علی(ع) روایت شده است که فرمود: ظاهر قرآن دلربا و باطن آن ژرف است، عجایب آن نیستی نمی پذیرد و غرائبش پایان نمی گیرد. ۱۴

۲. از عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفت: هرگاه در پی دانش برآمدید قرآن را زیرورو کنید که در آن، دانش اولین و آخرین نهفته است. ۱۵

بدین ترتیب رهیافت به دومین مبنای تفسیری و قرآن شناختی (باور به بطون و لایه های معنایی قرآن) برای طبرسی فراهم می آید.

### ۳. بطون قرآن

قرآن کتابی است که الفاظ و کلمات آن نقش آینه ای تمام نما را دارد که تمامیت بار معنایی قرآن را برای انسان آشنا به قواعد زبان عرب نمایش می دهد، یا به سان دریای ژرف و بی کرانه ای است که هر کس فراخور طاقت و دید و ابزارهای نفوذ و شناوری در اعماق، می تواند به لایه ها و زیرسطح های آن ره بسپارد. گزینه دوم به فرایند بطون قرآن می انجامد.

لایه ها و سطوح مختلف معنایی قرآن که به تناسب تفاوت ادراکها و ابزارهای شناخت فهم می شود و از آن به بطون قرآن تعبیر شده است، جامع انگاری قرآن نسبت به معارف بشری یکی از مبانی رهیابی به بطون و ژرفای معرفتی آن است. طبرسی که از دیدگاه جامعیت قرآن بر اصول تمامی معارف بشری جانب داری می کند به ژرفای چندین مرحله معنایی قرآن نیز باور دارد. استناد او به روایت علوی - که در بحث جامعیت قرآن آورده شد - و نیز تمسک وی به روایت نبوی: «القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه» ۱۶، مؤید و نمایانگر همین ادعا است؛ هر چند که در تفسیر مجمع البیان مطلب و یا موضوعی که طبرسی آن را به عنوان بطن قرآن شناسایی و معرفی کرده باشد دیده نمی شود. شاید بدین سبب که معارف بطنی چنان با ظاهر و نصّ متن قرآنی در هم تنیده است که پس از استکشاف و استخراج و سنجش آن با ظاهر آیات، چنین می نماید که معنای بارز و پیدای کلمات، جمله ها و آیه ها می باشد.

تنها موردی که برخی از دانش پژوهان علوم قرآنی آن را نمونه ای از تفسیر رمزی و اشاری (بطون) در تفسیر مجمع البیان معرفی می کنند ۱۷ تفسیر و توضیح آیه سی و پنجم سوره شریفه نور است: ۱۸ «اللّه نور السموات و الأرض مثل نوره کمشکاه...». اما در این مورد نیز خواننده مجمع البیان درمی یابد که طبرسی در تبیین مقصود و مراد مشبّه، مشبّه به و وجه شبه در آیه مبارکه اقوال مختلف را از اصحاب و تابعان و مفسران سلف نقل می کند و در شمار آنها روایات رسیده از طریق اهل بیت(ع) را نیز بیان می کند و جز مفهوم برآمده از متن روایات، چیزی از خود در تأیید و باور هیچ یک از اقوال و یا روایات نمی افزاید. ۱۹ بدین سان بر فرض آن که این مورد را بتوان تفسیر رمزی و بطنی نام نهاد، مشکل است که آن را به عنوان نظر و دیدگاه خود طبرسی قلمداد کرد.

بدین ترتیب احتمال دیگری پدیدار می شود و آن اینکه طبرسی به رغم باور داشتن به جامعیت قرآن نسبت به اصول تمامی معرفت بشری و نیز قرآن شناختی با تکیه بر روایات سه گانه یادشده - که مستند کسانی است که برای قرآن بطون و لایه های متراکم و پوشیده معنایی قائل هستند - معارف و آموزه های قرآنی را با همان گستردگی و انبوهی و جامعیت در ظاهر قرآن و مفاهیم قابل دریافت از ظاهر نهفته می داند. تقسیم بندی قرآن بر اساس روشنی و اجمال مفهوم آنها از سوی طبرسی همین احتمال را قوت می بخشد.

طبرسی آیات قرآن را به چهار گروه تقسیم می کند:

۱. آیات بین و روشن از نظر معنی و مفهوم که احتمال بیشتر از یک معنی در آنها نمی رود. فحوای این گروه از آیات و مراد الهی از آنها را هرکس که به زبان عرب و اعراب (شیوه تلفظ) آن آشنایی داشته باشد قطعاً در می یابد؛ مانند مفهوم آیه مبارکه «ولاتقتلوا النفس التي حرم الله إلاّ بالحق» (اسراء/۳۳).

۲. آیاتی که اجمال مفهومی دارد و ظاهر آنها به گونه تفصیلی از مقصود و مرادشان خبر نمی دهد. در فهم این گروه از آیات «نیاز به بیان پیامبر(ص) است که از راه وحی الهی تفصیل مراد و مفهوم را خبر دهد، همچون تفصیل جزئیات نماز و تعداد رکعات آن، نصاب زکات و مانند این امور...» تفسیر و تبیین این دسته از آیات بدون مددجویی از نص، نارواست.

۳. آن گروه از آیات که احتمال بیش از یک معنی را می دهد و اراده تمامی آن معانی ممکن نباشد. و چنان باشد که تنها یک معنی و مراد مقصود می تواند بود. این گونه آیات از مصادیق آیات متشابه است، زیرا مراد با غیر مراد اشتباه می شود. در این آیات معنایی اراده می شود که با دلیل سازگار است.

۴. آیاتی که الفاظ آن مشترک بین دو معنی یا بیشتر باشد و امکان اراده هریک از آن معانی وجود داشته باشد. در این مورد نمی شود با قطع و جزم، مراد الهی را یکی از آن معانی دانست، مگر آن گاه که روایتی از پیامبر(ص) یا امام بر تعیین یکی از احتمالات وجود داشته باشد، بلکه احتمال مراد بودن هر یک از معانی می رود. چنان که نمی شود در این زمینه از آرای مفسران پیروی کرد، مگر آن گاه که اجماع آرا بر یکی از تأویلات منعقد شده باشد که از باب حجیت اجماع باید از آن پیروی کرد. ۲۰

#### ۴. تحریف ناپذیری قرآن

تحریف و تغییر متون مهم و سرنوشت ساز (در زندگی فرد یا افراد) به گونه ای که امیال و خواسته های تحریف کننده را برآورده سازد یکی از شگردهای کهن و دیرپای انسان اندیشه گر و چاره اندیش بوده است. این تحریف و تغییرها به یکی از دو صورت زیر انجام می پذیرفته است:

یک: تغییر لفظی، از راه تبدیل یک واژه یا جمله به واژه و جمله دیگر مخالف از نظر مفهوم و معنی؛ مانند تغییر نفی به اثبات، یا کاستن و افزودن لفظ و واژه یا نشانه ای در ساختار بیانی متن؛ همچون افزودن و یا کاستن یک نقطه.

دو: تغییر در معنی و مفهوم متن؛ مانند تفسیرهایی که در حوزه تفسیر به رأی جای می گیرد و از آن به «تفسیر ما لایرضی صاحبه» نیز تعبیر می شود.

در بحث تحریف قرآن هر دو نوع تحریف یادشده مجال تصور و گفت و گو داشته و دارد، ولی اندیشمندان علوم قرآنی موضوع تحریف معنوی را با عنوان تفسیر به رأی مورد گفت و گو قرار داده و

حدود و ثغور و شاخصه های آن را مشخص ساخته اند و تغییر و تبدیل لفظی و صوری را زیر عنوان «تحریف» مورد ارزیابی قرار داده و نفی و یا اثبات کرده اند.

تحریف قرآن به کاستی و نقیصه در الفاظ و عبارات، از دیرزمان مورد نزاع و اختلاف عالمان و فرقه های گوناگون اسلامی بوده است. حشویه از اهل سنت و پاره ای از عالمان سنی و شیعی بر تفاوت قرآن کنونی با قرآن نازل شده بر پیامبر(ص) و نقص قرآن موجود پای فشرده اند، در برابر این کسان، سایر فرق اسلامی و گروه پرشماری از اندیشه وران و محققان ژرف نگر شیعی و سنی، ایده تحریف قرآن را ناروا دانسته و ساحت قرآن را از آرایش تحریف و تغییر به دور دانسته و بر سلامت و تمامیت کتاب الهی تأکید ورزیده اند.

هر یک از دو اندیشه تحریف پذیری و تحریف ناپذیری قرآن، بی گمان بر فهم مفسر و آرا و دیدگاه های او به هنگام تفسیر جمله ها و آیاتی که در مظان تحریف قرار دارند اثر می گذارد، چه آن که مفسر باورمند به کاستی می باید از مفاهیم پیدا و بارز آیات و جمله های تحریف پذیر بپرهیزد و با دستمایه ای از احتمالات و خودبرافزوده ها، معنی و مفهومی را از قرآن استخراج کند، در حالی که مفسری که سلامت و مصونیت قرآن را باور دارد دچار چنان تنگناهایی نیست، او سراسر قرآن را با ملاک و معیار همسان و یگانه به تفسیر و تبیین می گیرد و معنی و مفهوم پیدا و بارز قرآن را از ورای الفاظ، تعبیرات و کلمات قرآن، فهم می کند.

طبرسی در مبانی قرآن شناختی خویش به صیانت قرآن از تحریف به زیادی و یا کاستی باور دارد و می نویسد:

«تحریف قرآن با افزایش و زیادی لفظی به اجماع (امت) نبوده است، اما تحریف قرآن به نقصان و تغییر را پاره ای از عالمان شیعی و گروهی از حشویه روایت کرده اند، ولی دیدگاه درست در مذهب ما مصون بودن قرآن از تحریف است. همین نظر را سید مرتضی برگزیده و در پاسخ به «مسائل طرابلسیات» به گونه مستوفی در این باره داد سخن داده است. همو در جای جای گفته های خویش تکرار کرده است که اطمینان به درستی نقل قرآن، به سان آگاهی به قریه ها و شهرها و رویدادهای بزرگ و وقایع مهم و کتابهای مشهور و اشعار برجای مانده از اعراب است؛ یعنی چنان که یقین بدانها مشهور و مسلم است، علم به درستی و مصونیت قرآن از تحریف نیز قطعی و مسلم است. بلکه انگیزه و توجه به حفظ و صیانت قرآن از تحریف را می توان بیش از سایر موارد یاد شده دانست، زیرا قرآن معجزه نبوت، مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است و اندیشمندان مسلمان نهایت تلاش را در حفظ و حراست آن به کار بستند. بر اثر همین تلاش و مراقبت بود که ایشان موارد اختلافی اعراب، قراءت، حروف و آیه های قرآن را شناسایی کردند. بدین ترتیب چگونه می شود تحریف قرآن به تغییر و کاستی را پذیرفت.»<sup>۲۱</sup>

۵. فراموردی بودن متن

طبرسی اسباب نزول و یا مصادیق بارز و برجسته آیات را دلیل اختصاص و محدودیت مفهوم و معنای آیه نمی داند، بلکه بر آن است که مصادیق کامل، یا شخص یا حادثه و رویدادی که موجب نزول آیات قرآن گردیده است، تنها می تواند یک مصداق از مصادیق افزون و بی شماری باشد که در بستر زمان و مکان تحقق می یابد.



او در تفسیر آیه های چهارم تا دهم سوره مبارکه انسان: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا...» می نویسد:

«از ابن عباس، مجاهد و ابوصالح نقل شده که این آیات درباره علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.»

آن گاه داستان نذر خانواده علی(ع) را از طرق مختلف و از جمله تفسیر قمی می آورد و از قول همو می افزاید:

«خداوند این آیات را درباره علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل کرده است، ولی این

آیات شامل تمام مؤمنانی می شود که عمل و رفتاری همچون ایشان انجام دهند.»<sup>۲۲</sup>

در سبب نزول آیه: «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/۲۷۴) به نقل از ابن عباس می نویسد:

«این آیه درباره علی(ع) نازل شده است، چه آن حضرت چهار درهم داشت که یکی را در روز و دیگری را در شب، یک درهم را مخفیانه و چهارمی را آشکارا صدقه داد.»

سپس قول دیگری را نقل می کند که می گوید آیه مبارکه هر انفاق در راه خدا را که از چنین ویژگیهایی برخوردار باشد شامل می شود. آن گاه رأی خود را چنین ابراز می دارد:

«ما می گوییم آیه درباره علی(ع) نازل شده است، اما تمامی کسانی را که چنین عملی انجام دهند

در بر می گیرد. هر چند که حضرت علی(ع) به دلیل پیشگامی در این عمل بر دیگران برتری دارد.»<sup>۲۳</sup>

در برخی موارد، طبرسی از عموم مفهوم نص دست بر می دارد و آن جایی است که مفهوم آیه تنها یک مصداق بارز، قطعی و مورد وفاق داشته باشد؛ همچون مفهوم آیه مبارکه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ...» بقره/۱۷۷

نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز روی خود را به سوی مشرق و یا مغرب کنید، بلکه نیکی (نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده مال خود را با همه علاقه ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می کند، نماز را بر پا می دارد و زکات را می پردازد و به عهد خود، به هنگامی که عهد بست وفا می کند.

طبرسی ذیل این آیه می نویسد:

«اصحاب ما (امامیه) به این آیه استدلال کرده اند که مراد از آن امیرمؤمنان علی(ع) است، زیرا به

اجماع امت اسلامی او تمامی این اوصاف را دارا بود، پس او قطعاً مراد است. اما درباره وجود این صفات

در غیر او چنین قطعی وجود ندارد، از همین رهگذر «زجاج» و «فراء» گفته اند آیه مخصوص پیامبران

معصوم است، زیرا این امور را چنان که شایسته آن است جز پیامبران الهی نمی توانند انجام

دهند.»<sup>۲۴</sup>

#### منابع تفسیری مجمع البیان

نگارنده تفسیر مجمع البیان از عقل و نقل (کتاب و سنت) به گونه متعادل و متوازن سود جسته و در بهره وری از روایات تفسیری تنها به روایات موجود در متون و اصول روایی شیعی بسنده نکرده،

بلکه از روایات اهل سنت نیز مدد گرفته است. او با ابزار دانش، اعراب، نحو، لغت، بلاغت و بیان، قراءت، اسباب نزول و آرای اصحاب و تابعان، حجاب از چهره آیات قرآنی بر می گیرد و مفهوم و مراد کلام الهی را نمودار می سازد. او می کوشد نگاه معتدل، بی طرف و منصفانه به تمامی صاحبان اقوال و اندیشه های تفسیری بیفکند و بی آن که دلیل و برهانی قاطع و روشن بر درستی یک نظر داشته باشد قولی را برگفته و دیدگاه دیگر ترجیح ندهد. اما آن گاه که دلیل و پشتوانه استوار بر درستی یک رأی و برتری آن بر سایر آرا و دیدگاه ها داشته باشد با حفظ متانت و عفت کلام و رعایت حرمت صاحبان اقوال مرجوح، از قول برگزیده دفاع و برای اثبات آن استدلال می کند.

رهیافت های تفسیری طبرسی در مجمع البیان با کمک منابع یاد شده را می توان از جمله در تفسیر آیه ششم تا نهم سوره مبارکه صفّ دید؛ که در بیان معنای «احمد» که در آیه ششم همان سوره آمده است: «و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد...» می نویسد:

«این اسم دو معنی دارد:

۱. احمد مبالغه ای از فاعل باشد؛ یعنی پیامبر(ص) حمد و سپاس الهی را بسی بیش از دیگران انجام می دهد.

۲. احمد مبالغه ای از مفعول باشد؛ یعنی پیامبر(ص) به دلیل اخلاق نیک و محاسن بسیاری که دارد بیش از سایر مردمان شایسته و سزاوار ستایش است.

در روایت صحیح از زهری از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از رسول خدا (که درود و سلام خدا بر او باد) نقل شده است که آن حضرت فرمود: «برای من نامهایی است؛ من احمد، محمد و ماحی هستم، خداوند به وسیله من کفر را محو می کند... پیامبری پس از من نیست.»

این روایت را بخاری در صحیح خویش آورده است. «۲۵»

در پی تفسیر جمله: «لیظهره علی الدین کله و لوکره المشرکون» که در فرازی از آیه نهم همین سوره آمده می نویسد:

«این جمله دلالت بر صحت نبوت دارد، زیرا این جمله از قرآن در حالی وعده پیروزی اسلام را می داد که پیروان اسلام اندک و مسلمانان در ضعف بودند، اما خداوند - چنان که وعده کرده بود - دین خویش را بر تمامی ادیان ظفر و اعتلا بخشید. در اینجا مراد از ادیان، جنس ادیان است. از همین رو با الف و لام استغراق ذکر شده است. عیاشی به اسناد خود از عمران بن میثم از عبایه نقل کرده است که او از امیرالمومنین(ع) شنید که می گفت: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله». آیا این ظهور و پیروزی انجام شده است؟

(حاضران) گفتند: آری.

آن حضرت فرمود: نه. چنین نیست، سوگند به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست قریه ای در زمین نمی ماند مگر آن که صبح دمان و شام گاهان ندای شهادت «لا اله الا الله» در آن بلند گردد. «۲۶»

و در تفسیر فراز «والله لایهدی القوم الظالمین» که بخشی از آیه هفتم سوره می باشد آورده است: یعنی آنان که با انجام کفر و گناه بر نفس خویش ستم کردند. ابن جریر گفته، مقصود کافران و منافقان است. جمله بعد: «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم» نیز بر همین معنی و نظر دلالت دارد. «۲۷»

طبرسی و روایات تفسیری

طبرسی در بهره وری از روایات تفسیری راه میانه را پیموده و از نادیده انگاری یا زیاده روی در نقل روایات پرهیز کرده است. او در مواردی که از روایات یاری جسته است روایت را با حذف سلسله سند و گاه تنها با ذکر چند نفر از سلسله راویان نقل می کند، گو اینکه تصمیم وی بر اختصار و اجمال تفسیر مجمع و گزیده گویی از یک سو و سند شناسی که خود پیشاپیش انجام می داده و روایتی را بدون تنقیح سند یا اعتبار منبع آن در تفسیرش نمی گنجانده انگیزه گزینش این شیوه از سوی او بوده است. او در مقدمه تفسیر مجمع البیان، آنجا که روایت مشهور بلکه متواتر ثقلین را نقل می کند می افزاید:

«من سند این گونه روایات را برای اختصار و کوتاه شدن سخن و نیز شهرت آنها نزد ارباب حدیث، حذف می کنم.» ۲۸

نمونه این روش را در تفسیر آیه صد و دوازدهم سوره مبارکه توبه می توان دید؛ او در تبیین مفهوم واژه «سائحون»، نظر ابن عباس، ابن مسعود، حسن، سعید بن جبیر و مجاهد را نقل می کند و می افزاید:

«در روایت مرفوع از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: سیاحت امت من روزه گرفتن است.» ۲۹  
وی پس از تفسیر آیه، داستان گفت و گوی زهری و امام سجاد (ع) را در مسیر مکه بی هیچ اشاره ای به سند روایت چنین نقل می کند:

زهری در مسیر راه حج به علی بن الحسین (ع) برخورد و به امام گفت: جهاد و دشواری آن را وانهاد و به حج رو آورده ای، حال آن که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ...»

امام در پاسخ فرمود: آیه پس از آن را بخوان: «التَّابُثُونَ الْعَابِدُونَ...» و سپس افزود: هرگاه کسانی با این ویژگیها را یافتیم، جهاد در رکاب ایشان از حج برتر است ۳۰.

#### طبرسی و اسباب نزول

قرآن کریم برای هدایت مردمان و روشن کردن ذهنها و اندیشه ها و تربیت جانها و خردها نازل شده است و در همین زمان راه حل های مقطعی برای دشواریهایی که در مراحل مختلف دعوت پیامبر (ص) خودنمایی می نمود ارائه می کرده است، نیز حوادث را تفسیر کرده به پرسشها پاسخ می گفت و موضع رسالت و دیانت اسلامی را در برابر پاره ای از رویدادها مشخص می کرد. از این رو آیات قرآن بر دو دسته هستند:

یک. آن دسته از آیات که در راستای هدایت گری کلی و ترسیم خطوط اصلی دیانت اسلامی در طول مدت رسالت نازل شده است بی آن که ناظر به رویداد، پرسش یا حادثه ای خاص باشد؛ همانند آیات مربوط به قیامت، اوصاف و حالات بهشت، جهنم، آیات توحید و...

دو. دسته دیگر آیاتی هستند که در پی رویدادی در عصر وحی نازل شده اند؛ مانند آیه ای که درباره احداث مسجد ضرار از سوی منافقان مدینه نازل شد، و آیه روح که در پاسخ پرسش اهل کتاب از ماهیت روح نازل گردید.

شناخت رویدادها و اسباب نزول قرآن تأثیر مهمی در فهم آیات، اسرار تعبیرات و جهت آیات قرآنی دارد؛ به عنوان نمونه آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ

يَطْوَفُ بِهِمَا...» (بقره/۱۵۸) اگر بدون شناخت سبب نزول آن در نظر گرفته شود تنها نفی حرمت سعی بین صفا و مروه را می‌رساند و نه وجوب سعی در این مکان را؛ اما پس از توجه به سبب نزول و اینکه اصحاب پیامبر از انجام این عمل اکراه داشتند - زیرا آن را سنت جاهلی می‌شمردند - آیه نازل شد و آن را از شعائر الهی برشمرد، ۳۱ در این صورت، استفاده وجوب سعی از آیه یادشده میسر می‌گردد. نمونه دیگر، موردی است که سیوطی در الاتقان، احمد و نسائی آن را بدین گونه روایت کرده اند؛ عثمان بن مظعون و عمرو بن معدی کرب به مباح بودن شرب خمر باور داشتند و برای اثبات عقیده خویش به آیه «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا...» (مائده/۹۳) استدلال می‌کردند، در صورتی که اگر آن دو، سبب نزول آیه را می‌دانستند چنین باوری نمی‌یافتند. سبب نزول آیه آن بود که عده ای پس از تحریم شرب خمر می‌گفتند، سرنوشت و تکلیف کسانی که شرب خمر کرده، سپس در راه خدا کشته شده اند چه خواهد بود؟ در پاسخ این پرسش و دغدغه، آیه یاد شده نازل گردید. ۳۲

بدین سان طبرسی در مجمع البیان از اسباب نزول به عنوان ابزاری در جهت فهم و تفسیر آیات قرآن فراوان سود جسته است.

شیوه طبرسی در نقل اسباب نزول آن است که پیش از پرداختن به تفسیر و تبیین معنوی آیات، سبب نزول آن را یاد می‌کند و حادثه و رویداد سبب نزول را به تفصیل می‌آورد. هرگاه در باب سبب نزول نظرات گوناگونی وجود داشته باشد تمامی آنها را می‌آورد، به گونه ای که شناسایی دیدگاه برگزیده وی مشکل می‌نماید، مگر آن که از تأمل در عناوین دیدگاه‌ها بتوان به دیدگاه مورد نظر خود او راه یافت، چه طبرسی، نخستین دیدگاه را بدون پیشوند «قیل» و سایر دیدگاه‌ها را با افزودن این پیشوند نقل می‌کند. اگر این معیار را بپذیریم، در مواردی که وی تنها یک سبب نزول را با عنوان قیل می‌آورد باید گفت چنان سبب نزولی از منظر طبرسی پذیرفته نیست.

نمونه روش طبرسی در یادکرد اسباب نزول را می‌توان در نقل سبب نزول آیه سوم از سوره مبارکه صف دید: «يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون».

«نزل قوله: «لم تقولون ما لاتفعلون» في المنافقين، عن الحسن، و قيل نزل في قوم كانوا يقولون إذا لقينا العدو لم نفر و لم نرجع عنهم، ثم لم يفوا بما قالوا و انفلوا يوم أحد حتى ثبح وجه رسول الله (ص) وكسرت ربايعيته. عن مقاتل والكلبي و قيل نزلت في قوم قالوا جاهدنا و أبلينا و فعلنا و لم يفعلوا و هم كذبة. عن قتادة و قيل لما أخبر الله سبحانه رسوله بثواب شهداء بدر، قالت الصحابة لئن لقينا بعد قتالاً لنفرغنّ فيه وسعنا ثم فرّوا يوم أحد، فعيرهم الله تعالى بذلك. عن محمد بن كعب و قيل كان ناس من المؤمنين قبل ان يفرض الجهاد يقولون وددنا لو أنّ الله دلّنا على أحبّ الأعمال إليه، فنعمل به، فأخبرهم الله أن أفضل الأعمال إيمان لاشك فيه و الجهاد، فكره ذلك ناس و شقّ عليهم و تباطأوا عنه، فنزلت الآية، عن ابن عباس.

و قيل كان رجل يوم بدر قد أذى المسلمين فقتله صهيب في القتال، فقال رجل يا رسول الله قتلت فلاناً ففرح بذلك رسول الله (ص) فقال عمر و عبدالله لصهيب أخبر النبي أنك قتلته و انا فلاناً ينتحله، فقال صهيب إنّما قتلته لله و لرسوله، فقال عمر و عبدالرحمن يا رسول الله إنّما قتله صهيب، فقال كذلك يا ابا يحيى؟ قال: نعم يا رسول الله، فنزلت الآية و الآية الأخرى. عن سعيد بن المسيب. ۳۳

حسن بصری می گوید، این آیه درباره منافقان نازل شده است. گفته شده آیه درباره گروهی نازل شده است که می گفتند هر گاه با دشمن روبرو شویم فرار نمی کنیم و بر نمی گردیم. ولی به این گفته وفا نکردند و در جنگ «احد» فرار کردند تا اینکه صورت پیامبر(ص) در آن جنگ جراحت شدید برداشت و دندان رباعی وی شکست این قول را از مقاتل و کلبی روایت کرده اند. گفته شده است آیه درباره قومی نازل شده است که می گفتند، جهاد کردیم، امتحان شدیم و از آزمون سربلند درآمدیم با اینکه چنین نکرده بودند و دروغ می گفتند. این قول منسوب به قتاده است. گفته شده است هنگامی که رسول خدا از مقام و ثواب شهداء «بدر» سخن گفت. اصحاب اظهار داشتند که اگر پس از این با دشمن روبرو شوند با تمام توان خواهیم جنگید، ولی در روز احد فرار کردند و خداوند آنها را با این آیه مورد نکوهش قرار داد. این قول از محمد بن کعب است. گفته شده است گروهی از مسلمانان پیش از وجوب جهاد می گفتند کاش خداوند ما را به بهترین اعمال رهنمون می گشت تا آن را به جا می آوردیم. پس خداوند به ایشان خبر داد که برترین اعمال، ایمان پیراسته از شک و جهاد در راه خداست. پس مردمانی این خبر برایشان گران آمد و از انجام آن شانه خالی کردند. آیه نازل شد؛ این را ابن عباس گفته است. و گفته شده است مردی که مسلمانان را آزرده بود در روز بدر به دست صهیب کشته شد. پس شخص دیگری نزد پیامبر آمد و مدعی شد که فلان شخص را کشته است، پیامبر(ص) از این خبر خوشحال شد. عمر و عبدالله الرحمن به صهیب گفتند پیش پیامبر برو و بگو تو فلان شخص را کشته ای - نه آن مرد که ادعا کرده است - صهیب در پاسخ گفت: من او را برای خدا و پیامبرش کشته ام. پس عمر و عبدالرحمن به پیامبر گفتند صهیب فلانی را کشته است. پیامبر از صهیب پرسید ای ابایحیی تو او را کشته ای؟ عرض کرد: آری ای پیامبر خدا، پس این آیه و آیه بعدی «کبر مقتاً عندالله...» نازل گردید. این قول از سعید بن مسیب است.

نکته ای که در شیوه طبری در نقل اسباب نزول جای تأمل دارد این است که وی در یک مورد اقوال گوناگون و بسا غیرموجه را می آورد، اما در موارد دیگر سبب نزول را هرگز یاد نمی کند، مجموع موارد اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان، حدود ۲۶۰ مورد می رسد؛ ۳۴ با اینکه بر اساس تحقیق برخی از قرآن پژوهان، آیات دارای سبب نزول را تا هزار و دویست آیه بر شمرده اند.

#### فقه القرآن در مجمع البیان

مؤلف تفسیر مجمع البیان احکام فقهی را که به صورت روشن و بی تکلف قابل استنباط از قرآن کریم است، با جوانب مختلف آن یادآور می شود و در بیشتر موارد آرا و نظریه های اصحاب، تابعان و مذاهب فقهی اسلامی را نیز می آورد و هرگاه در آن حکم شرعی اختلاف نظر باشد، منصفانه دیدگاه های گونه گون را بی آن که در مقام داوری برآید بیان می کند.

۱. آیه ۴۳ از سوره نساء بیانگر احکام نماز در حال مستی است:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة و أنتم سکاری...»

ای اهل ایمان در حال مستی نماز نخوانید.

مجمع البیان در تفسیر و توضیح فرازهای نخست آیه مبارکه آورده است:

«لاتقربوا الصلاة»؛ یعنی نماز نخوانید. این قول از ابن عباس، سعید بن جبیر، مجاهد و ابن زید نقل

شده است. گفته شده معنای آیه این است که در حال مستی به مکانهای برگزاری نماز یعنی مساجد

نزدیک مشوید... این رأی از آن عبدالله، سعید بن مسیب، ضحاک، عکرمة و حسن است. همین قول را تأیید می کند فراز بعدی آیه مبارکه: «الا عابری سبیل» زیرا که عبور، از مکان تصور می رود و انجام می شود؛ نه از نماز. «و انتم سکاری»؛ یعنی در حال مستی. در این باره دو قول است:

یک. به نظر ابن عباس، مجاهد و قتاده، مقصود از سکر، مستی ناشی از شرب خمر است، آنها گفته اند این حکم پس از تحریک خمر، نسخ شده است. روایتی از موسی بن جعفر (ع) موافق این رأی نقل شده است. برپایه این نظریه این پرسش رخ می نماید که چگونه انسان مست و تهی از عقل مورد خطاب و نهی قرار می گیرد؟ از این پرسش دو پاسخ گفته شده است؛ نخست اینکه مراد از مستی، نشاط و طربی است که هنوز موجب زوال عقل نشده باشد، و دیگر اینکه مخاطب آیه انسان هوشیاری است که پیش از شرب خمر مأمور شده است در اوقات وجوب نماز از خوردن خمر پرهیز کنند. ابوعلی جبائی پاسخ سومی بیان داشته است و آن اینکه هرگاه شخص مست، نماز را در حال مستی بخواند بر او واجب است که پس از هوشیاری نمازش را دوباره بخواند. در این فرض پرسش دومی پیش می آید که: اگر انسان مست، مکلف به خواندن نماز باشد نهی کردن او از نماز درست نخواهد بود. با اینکه عملکرد مسلمانان بر خلاف این است.

از این پرسش نیز دو پاسخ داده شده است:

۱. این آیه که دلالت بر تکلیف و نهی انسان مست از نماز دارد با آیه تحریم خمر نسخ شده است.
  ۲. انسانهای مست مأمور به ترک نماز نیستند، بلکه وظیفه دارند که نماز را در خانه هاشان بخوانند و نه در جماعت و پشت سر پیامبر و این به منظور احترام و پاسداشت مقام پیامبر (ص) است.
- دو. مراد از سکر، مستی ناشی از خواب است این قول ضحاک است و از ابو جعفر (امام باقر ع) نیز روایت شده است. روایتی که عایشه از پیامبر روایت کرده است همین نظر را تأیید می کند، آن حضرت فرمود: هرگاه در حین نماز، حالت حیرت بر یکی از شماها چیره شد باید از نماز منصرف شود چه ممکن است در این حالت که او خود نمی داند چه می گوید برخورد نفرین کند. «۳۵»

در مواردی نیز طبرسی نظریه ای را بر می گزیند و برای اثبات آن استدلال کرده پای می فشارد؛ نمونه این روش را در استخراج حکم جهاد از آیه زیر می توان دید:

«ماکان لأهل المدینة و من حولهم من الأعراب أن یتخلفوا عن رسول الله و لایرغبوا بأنفسهم عن

نفسه» توبه/۱۲۰

سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش از جان او چشم ببوشند.

طبرسی در پی تفسیر و تبیین آیه به این مطلب اشاره می کند که آیا حرمت تخلف از فرمان جهاد، اختصاص به زمان حیات پیامبر داشته به دستور شخص آن حضرت وابسته است یا عام است و زمانهای پس از پیامبر و دستور فرمانروایان غیر از آن حضرت را نیز شامل می شود:

«گفته شده است این حکم خصوص پیامبر (ص) است؛ برهیچ کسی روا نیست که بدون عذر از دستور پیامبر (ص) در امر جهاد تخلف کند، اما تبعیت از فرمان غیر پیامبر، از امامان، واجب نیست. گوینده این قول قتاده است. گفته شده که این فرمان، مجاهدان در راه خدا از امت اسلامی، اولین تا آخرین را در بر می گیرد. این نظریه به اوزاعی و ابن مبارک نسبت داده شده است. نیز گفته شده این

حکم ویژه آغاز اسلام و زمانی می باشد که شمار مسلمانان اندک بوده است، اما اکنون که شمارشان فزونی یافته آیه منسوخ است به آیه شریفه: «فلولا نفر من کل فرقه لیتفقوها فی الدین». این رأی از ابن زید نقل شده است و همین نظر اقوی است، زیرا بالاتفاق جهاد از واجبات کفایی است و اگر بر یکایک مسلمانان واجب بدانیم به این معنی خواهد بود که جهاد از واجبات عینی است. «۳۶»

۲. مسأله قذف و حد و شهادت قاذف در آیه پنجم سوره مبارکه نور آمده است:  
«والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لاتقبلوا لهم شهادة أبداً...»

و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند، سپس چهار شاهد - بر مدعی خویش - نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید.  
طبرسی در این باره می نویسد:

«از شرائط توبه قاذف است که گفته خویش را تکذیب کند، در غیر آن صورت گواهی وی پذیرفته نیست. این قول شافعی است، و گفته شده که نیازی به تکذیب نیست، و این رأی مالک است.  
آیه مبارکه هرچند درباره زنان نازل شده، اما حکم مردان و زنان در این موضوع بالاجماع یکسان است. هرگاه قاذف بنده یا کنیز باشد «حد» او در نزد بیشتر فقیهان چهل تازیانه است. و اصحاب ما (امامیه) گفته اند حد قذف هشتاد تازیانه است؛ برای غلام و یا انسان آزاد، ظاهر آیه مبارکه نیز همین را اقتضا دارد و عمر بن عبدالعزیز و قاسم بن عبدالرحمن نیز بر همین رأیند.» ۳۷

#### فرودهای تفسیر مجمع البیان

اگر کاستی و فرودی را بتوان در مجمع البیان طبرسی سراغ داد، بارزترین آن تکیه و اعتماد افزون طبرسی بر آرا و اقوال منسوب به اصحاب و تابعان است و زیاده روی در نقل یکایک دیدگاه های رسیده از آنها است، بی آن که در نقد و بررسی و تفکیک غث و سمین و سره از ناسره آنها تأمل جدی و دقت و سنجش در خور جایگاه تحقیقی و تفسیری مجمع البیان کرده باشد.  
چنان که برای طبرسی میسر و شایسته بود که مباحث فقهی، کلامی، تاریخی و... را که گاه در پایان یک آیه یا گروهی از آیات می آورد و آن موضوع از کل آیه و یا آیات قابل دریافت است، عنوانی مستقل برای آنها در نظر می گرفت و از پاره های مطالب تفسیری که به تناسب تجزیه بخشهای یک آیه - طبق اسلوب تفسیری مجمع - می آورد، جدا می کرد.

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، بی تا، ۲-۱، مقدمه، ۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، قرآن در اسلام، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۵۰، ۵۰.

۵. همان.
۶. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۶-۱۹۷۶، ۱۴۰/۲-۱۰۰.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱-۲/۱۰.
۸. همان، ۱-۲/۱۳.
۹. همان.
۱۰. همان.
۱۱. «بلسان عربی مبین» (شعراء/۱۹۴).
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱-۲/۱۳.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ۱-۲/۹.
۱۵. همان.
۱۶. همان، ۱-۲/۱۳.
۱۷. همان، ۷-۸/۱۴۱.
۱۸. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، ۲/۱۴۰.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷-۸/۱۴۱.
۲۰. همان، ۱-۲/۱۴ و ۵-۶/۸۲ و ۷-۸/۱۲۶.
۲۱. همان، ۱-۲/۱۵.
۲۲. همان، ۱-۲/۴۰۵.
۲۳. همان، ۱-۲/۳۸۸.
۲۴. همان، ۱-۲/۲۶۴.
۲۵. همان، ۹-۱۰/۲۸۰.
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. همان، ۱-۲/۱۰.
۲۹. همان، ۵-۶/۷۶.
۳۰. همان.
۳۱. محقق، محمدباقر، شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی تهران، ۱۳۶۴ هـ ش، ۴۶.
۳۲. همان، مقدمه، شناختن شأن نزول.
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، فی تفسیر القرآن، ۹-۱۰/۲۷۸.
۳۴. علی فصیحی، «اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان»، فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره اول، بهار ۱۳۷۴ هـ ش، ۲۰۵.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۳-۴/۱۵.
۳۶. همان، ۵-۶/۸۲.
۳۷. همان، ۷-۸/۱۲۶.



